

## ۱۷ سال تلاش برای ترور شهید بهشتی

تقی، تقی و صفحہ آرائی: امر مسعود اعرابی  
چهارشنبه: ۱۴۰۱/۴/۸



از همان اول بهمن ۱۳۴۳ به دنبالش بودند، از همان زمانی که حسنعلی منصور، نخست‌وزیر فراماسونر و وابسته رژیم شاه در میدان بهارستان و مقابل مجلس، به دست جوان رشیدی به نام محمد بخارایی به سزای وطن‌فروشی‌هایش رسید. از همان زمانی که ساواک کشف کرد این عملیات توسط سازمان بزرگی از انقلابیون مسلمان پیرو امام خمینی هدایت شده و دریافتند در رأس این سازمان یک شورای روحانیت چهار نفره وجود دارد که اسامی اعضایش پنهان است و شگفت آن که هیچ یک از دیگر اعضای دستگیر شده مؤتلفه نیز به اسامی افراد اعتراف نکرد.

یکی از آن اعضا، آیت‌الله دکتر سید محمد بهشتی بود که به همین دلیل مخفی شد و سپس با یاری و کمک آیت‌الله میلانی و آیت‌الله العظمی بروجردی راهی اروپا شد و در دیار غربت به فعالیت‌های انقلابی‌اش ادامه داد. اما در آستانه دهه ۵۰ به ایران بازگشت،

در حالی که به شدت زیر نظر ساواک قرار داشت و به سبب همین فعالیت‌ها چند بار بازداشت شد.

اما فعالیت‌های روشن‌گرانه و آگاهی‌بخش او، بیش از همه گروهک مجاهدین خلق را حساس کرد. گروهکی که علی‌رغم نفاق چندین ساله، در سال ۱۳۵۴ به طور رسمی و علنی از یک سوی مارکسیست شده و از سوی دیگر دست به تصفیه‌های خونین درون سازمانی زده بود. از همین روی، سایر مبارزان و انقلابیون را نسبت به عملکرد خود دچار تردید جدی نمود و در افشای نفاق گروهک مجاهدین خلق، آیت‌الله دکتر بهشتی سهم به سزایی داشت. به همین دلیل گروهک یاد شده به تنها دستاویزش یعنی سلاح و ترور پناه برده و قصد ترور دکتر بهشتی را نمود.

پس از دستگیری وحید افراخته (یکی از سران گروهک مجاهدین خلق در دوران گذار به مارکسیسم) توسط ساواک که به دنبال تصفیه‌های خونین درون این گروهک و به قتل رساندن و سوزاندن برخی از اعضای قدیمی آن از جمله مجید شریف واقعی صورت گرفت، افراخته به طرح ترور دکتر بهشتی نیز اعتراف نمود.

بنا به اعتراف وحید افراخته، تقی شهرام (سرکرده اصلی و مارکسیست مجاهدین خلق در سال ۱۳۵۴) گفته بود:

«... باید بهشتی را از بین ببریم... ولی چون از نظر تبلیغاتی صلاح نیست این جریان رو شود، بهتر است از روش‌های خاصی بهره گیریم، مثلاً او را با اتومبیل زیر بگیریم...»<sup>(۱)</sup>

برنامه مرکزیت مجاهدین خلق در سال ۱۳۵۴ برای ترور آیت‌الله بهشتی بیانگر جایگاه و اهمیت ویژه‌ای است که نقش بالفعل و بالقوه ایشان در مقابله با انحراف ایدئولوژیک مجاهدین خلق داشت. حساسیت ویژه بر روی ایشان، یکی از موارد اساسی میراث مرکزیت تقی شهرام برای مرکزیت مسعود رجوی بود.

از همین روی، از همان اوایل پیروزی انقلاب، یکی از روحانیون مبارزی که در مرکز حملات گوناگون گروهک‌ها به ویژه مجاهدین خلق قرار داشت، شخص آیت‌الله دکتر بهشتی بود. بزرگ‌ترین و وسیع‌ترین ترور شخصیت در طی دو سال و اندی اوایل پیروزی انقلاب، علیه

دکتر بهشتی صورت گرفت. او را «انحصارطلب» و «دیکتاتور» معرفی کردند و شهید بهشتی که از لحاظ سعه صدر و آزادی خواهی و منطق و استدلال در میان یاران امام شاخص بود، در برابر سیل این گونه اتهامات دم بر نیاورد و سخنی نگفت و از خود دفاعی نکرد. حضرت امام درباره این مظلومیت شهید بهشتی فرموده اند:

«... آنچه که من راجع به ایشان متأثر هستم، شهادت ایشان در مقابل او ناچیز است و آن مظلومیت ایشان در این کشور بود. مخالفین انقلاب، افرادی [را] که بیشتر متعهدند، مؤثرتر در انقلاب اند، آنها را بیشتر مورد هدف قرار داده اند. ایشان مورد هدف اجانب و وابستگان به آنها در طول زندگی بود. تهمت ها؛ تهمت های ناگوار به ایشان می زدند! از آقای بهشتی اینها می خواستند موجود ستم کار دیکتاتور معرفی کنند، در صورتی که من بیش از بیست سال ایشان را می شناختم و برخلاف آنچه این بی انصاف ها در سرتاسر کشور تبلیغ کردند و «مرگ بر بهشتی» گفتند، من او را یک فرد متعهد، مجتهد، متدین، علاقه مند به ملت، علاقه مند به اسلام و به درد بخور برای جامعه خودمان می دانستم...»

او را خوشه چین و موج سوار انقلاب لقب دادند و در عین حال تاریخ را تحریف کرده و این گونه القاء کردند که در زمان شاه، این مجاهدین خلق بودند که مبارزه می کردند و امثال دکتر بهشتی در گوشه های عافیت نشسته بوده اند!

در حالی که بهشتی مبارزه علیه دیکتاتوری شاه را از دهه ۱۳۳۰ و با دبیرستان دین و دانش آغاز کرد و زمانی که حتی بنیان گذاران اولیه گروهک مجاهدین خلق هنوز حتی در فکر تئوری بافی و تشکیل جلسات مطالعاتی نبودند، دکتر بهشتی به همراه استاد مطهری در شورای روحانیت یعنی بالاترین بخش هیئت های مؤتلفه اسلامی به عنوان تنها حزب و سازمان فعال سیاسی نظامی ضد شاه فعالیت می کرد. پس از تحت تعقیب قرار گرفتن دکتر بهشتی توسط ساواک، او به آلمان رفت و در آنجا ضمن تکمیل و توسعه مسجد جامع هامبورگ، گروه های مبارز دانشجویی در اروپا را تشکیل داد.

آیت الله بهشتی پس از بازگشت به ایران ضمن برپایی کلاس ها و جلسات متعدد انقلابی اسلامی و آموزش و تربیت جوانان انقلابی به سازماندهی روحانیون پرداخت و جامعه روحانیت مبارز را با گروهی از علمای مبارز تشکیل داد که در دوران اوج گیری نهضت امام، نقش محوری در راه اندازی اعتصابات و تظاهرات و راه پیمایی ها و چاپ و پخش اعلامیه ها و نوارهای سخنرانی امام داشت.

برخی از اسناد ساواک درباره نقش شهید دکتر بهشتی در هدایت مبارزات دوران اوج گیری نهضت، چنین است:

سند شماره ۲۷۷۵۶/۲۰ هـ ۱۲ ساواک به تاریخ ۲۳ آذرماه ۱۳۵۷:

موضوع: دکتر سید محمد حسینی بهشتی

... ناشناسی از مشهد با نامبرده بالا تماس حاصل و ضمن صحبت از اوضاع مشهد از وضع تهران از بهشتی سؤال کرد. بهشتی گفت ما فردا (۵۷/۹/۲۲) در جلسه روحانیت قرار است درباره باز شدن مدارس از روز شنبه (۵۷/۹/۲۵) تصمیم بگیریم و سپس با نمایندگان معلمین تبادل نظر کن.... بهشتی گفت ما فردا مسائل مختلف از جمله اعتصاب را بررسی می کنیم و با دوستان قم، یزد و اصفهان هم تبادل نظر خواهیم کرد... بهشتی درباره موفقیت راه پیمایی روزهای تاسوعا و عاشورا صحبت کرد و گفت: در روز تاسوعا توانستیم به مردم شکل بدهیم و حدود ۵۰۰ نفر روحانی نیز در راه پیمایی روز تاسوعا شرکت داشتند... قطع نامه ۱۷ ماده ای را در میدان های مختلف روحانیون قرائت نمودند. آقای دکتر مفتاح در میدان ۲۴ اسفند و من در جلوی مسجد امام زمان در خیابان آیینهاور آن را قرائت کردم و قدری صحبت کردم که خیلی حُسن اثر داشت. ما باید در آینده برنامه راه پیمایی را بیشتر مد نظر قرار بدهیم و از هم اکنون باید تدارک راه پیمایی برای روز اربعین را ببینیم...

... (نظریه ساواک): با توجه به گفتار بهشتی از ارتباطی که روحانیون و قشربون مذهبی نقاط مختلف کشور با وی دارند، این طور نتیجه گرفته می شود که بهشتی رُل رهبری (در داخل کشور) را به عهده دارد. ضمناً اغلب این برنامه های ضد ملی و متشنج نمودن شهرها و اعتصابات با نظر آنها انجام می شود....»

در گزارشی دیگر از ساواک درباره ارزیابی راهپیمایی و تظاهرات ایام تاسوعا و عاشورای سال ۵۷ در تهران آمده است:

«... شعارهای داده شده از یک مرکز در جلو هر دسته که معمولاً چند نفر روحانی بودند عنوان می‌گردید و بعد سایرین تکرار می‌کردند و شعارها همدوش (قریب به اتفاق) مربوط به خمینی، از قبیل «الله اکبر - خمینی رهبر» و «سکوت هر مسلمان خیانت است به قرآن» و غیره بود.... قطع نامه ۱۷ ماده‌ای در شهید توسط دکتر بهشتی برای دسته‌جات قرائت می‌شد و همه می‌گفتند صحیح است...»

در سندی دیگر از ساواک به تاریخ ۲۵ آذر ۱۳۵۷ درباره تحلیل دکتر بهشتی از راهپیمایی تاسوعا و عاشورا بر اساس شنود تلفنی آمده است: (مخاطب تلفنی بهشتی):

«...: یکی از رفقا تلفن می‌کرد و می‌گفت: ما خیال می‌کردیم روز عاشورا کلک کنده است آیا امری در کار بوده یا برنامه همین بوده است. بهشتی پاسخ داد بعضی رفقا تصورات ساده‌ای دارند. ما گفتنی‌ها را در آن روز گفته‌ایم منتهی ما مبارزه طولانی داریم که به تدریج باید جلو برود تا به نتیجه برسد و هدفمان این است تا به مرحله‌ای برسیم که بگوییم ما دیگر قیم و رئیس انتصابی نمی‌خواهیم. ضمناً ما در این برنامه توانستیم به همه ثابت کنیم که چگونه می‌توانیم مردم را رهبری کنیم...»

و در گزارش شماره ۳۱۲/۱۰۵۸۰ مورخ ۲۵ آذر ۱۳۵۷ ساواک آمده است:

«...دکتر سید محمد بهشتی که در واقع مغز گردانندگان فعالیت‌های خمینی در ایران است و فعالیت شدیدی دارد...»

گروهک تروریستی مجاهدین خلق پس از ۶ سال تلاش بی‌وقفه برای ترور آیت‌الله بهشتی، سرانجام در ۷ تیرماه ۱۳۶۰ و در جریان انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی، ایشان را همراه ۷۲ تن دیگر از یارانش به شهادت رساند.

در حالی که شهادت آیت‌الله بهشتی علاوه بر داغدار کردن مردم و بُهت و حیرت جهانیان، حتی برخی هواداران مجاهدین خلق را مسئله‌دار کرده بود، نشریه منافقین در تحلیلی، ویژگی مهم حذف دکتر بهشتی در انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی را برای بقای گروهک خود این‌گونه توضیح داد:

«... (بهشتی) تنها شاه‌مهره‌ای بود که می‌توانست آینده رژیم را تضمین کند...»<sup>(۲)</sup>

اما ابتر بودن این تحلیل و تصورات باطل گروهک منافقین آنجا روشن می‌شود که ۴۱ سال از شهادت دکتر بهشتی گذشت و انقلاب و نظام جمهوری اسلامی علی‌رغم همه توطئه‌ها و تحریم‌ها و ترورها و جنگ‌ها و کودتاها و... نه تنها بی‌آینده نشد و باقی ماند بلکه هزاران برابر از آن روزهای تلخ دهه شصت قوی‌تر و مستحکم‌تر و ماندگارتر گردیده تا آنجا که به اصطلاح قدرقدرت‌های جهان برای کشاندنش به پای میز مذاکره با هم رقابت می‌کنند، همان‌ها که دقیقه‌ای فکر سرنگونی قریب‌الوقوع نظام را از سر بیرون نمی‌کردند، حالا معترفند که با یک انقلاب و نظام شکست‌ناپذیر مواجه هستند.

طرفه آن که حضرت امام نیز به این تصور باطل گروهک منافقین و اربابانشان اشاره نمودند که:

«... خوب، شما ببینید چه ظلمی [بود] به یک همچو موجود فعالی، که مثل یک ملت بود برای این ملت ما با چه حیل‌هایی این را می‌خواستند بیرون کنند. خوب، حالا رفته است کنار، ولی اینها بدانند که با رفتن این و آن و آن و آن، خیر، مسائلشان حل نمی‌شود؛ مردم بیشتر می‌فهمند که شما چه کاره بودید و می‌خواستید چه بکنید...»

۱- پرونده وحید افراخته- اسناد ساواک- جلد ۲- صفحه ۱۲

۲- نشریه مجاهد- شماره ۱۲۹- صفحه ۱۷